

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمایا بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب در این کتاب نظریه عقد بعد از این که نصوص قانونی را در باره اکراه مطرح کردند به طور فهرست و اجمال حالا هر یک از آن‌ها را مستقیماً، مستقلاً مورد بحث قرار دادند حالا اولین امر این بود که اکراه آن است که اثر می‌گذارد در اراده و رضای شخص مکره. حالا راجع به این می‌گویند که: «المطلب الأول النظرية التقليدية فی الإكراه، الإكراه الذي يفسد الرضا و الإكراه الذي يعدمه» اکراه دو قسم است، بعضی اکراه‌ها هست که رضا را افساد می‌کند، یعنی رضا هست، رضایت وجود دارد ولی آن رضا فاسد است در اثر آن اکراه ولی بعضی جاها اکراه مُعدم رضا است اصلاً رضایی در نفس شخص ایجاد نمی‌شود. حالا کجا مُعدم است کجا مُفسد است؟ مُعدم را اول بگوییم. البته ایشان دوم گفتند. می‌گویند آن جایی که شخص مسلط می‌شود به یک نفر، دستش را می‌گیرد، خودکار هم می‌گذارد توی دستش و دستش را می‌گذارد روی کاغذ و دستش را حرکت می‌دهد تا امضا بکند. امضای او محقق می‌شود، پای یک ورقه یا یک مبایعه‌ای یا یک عقدی یا یک چیزی.

س: فعل اختیاری فرق نمی‌کند؟

ج: کأنّ این جا فعل اختیاری از او سر نمی‌زند. مثلاً یک کسی را توی ماه رمضان می‌خواه‌اند دهنش را باز می‌کنند آب می‌ریزند توی حلقش، این جا اصلاً رضایتی از او تمشی پیدا نمی‌کند. این مُعدم رضا است اصلاً نمی‌گذارد محاسبه‌ای بخواهد بکند تا مثلاً ببیند مصلحت هست یا چیه، فلان و تصور کند، تصدیق کند که این با نفس او ملاعم است و فلان تا رضا پیدا بکند. اما یک جا هست که نه قصد و اراده و این‌ها را از او نمی‌گیرد بلکه آن اکراه آن تهدید به آن اضرار و آن اخافه‌ها این موجب می‌شود که این محاسبه کند که من اگر این کاری را که دوست ندارم، به این دوست نداشتن توجه کنم و انجام ندهم خب این توعیدهایی که این دارد، این اضرارهایی که این دارد به من متوجه می‌شود. اگر این را بخواهم متوجه بشوم باید آن کاری را که دوست ندارم مرتکب بشوم. از باب اخف المحذورین می‌آید این را انتخاب می‌کند، همان را که دوست ندارد انجام می‌دهد تا از این اضراری که این دارد... پس این جا اراده در نفس او منقذ می‌شود که این کار را من انجام بدهم، رضایت هم در نفس او منقذ می‌شود، منتها این رضایت در اثر آن فشار است که او آورده بر همین کار، فلذا به او

می‌گوییم رضایت معیوب، رضایت هست اما این رضایت معیوب است چون تحت فشار و تهدید دیگری این رضایت به وجود آمده.

س: آن قسمی که ایشان می‌گویند معدم رضا است ما اصلاً از جهت اسمی به آن اکراه نمی‌گوییم چون اکراه باید فعل خود فاعل باشد. درست؟ از جهت اصطلاحی دیگر به آن اکراه نمی‌گوییم.

ج: اصطلاحی بله به آن اکراه نمی‌گوییم.

س: می‌گوییم اجبار؟

ج: بله، یا اضطرار است یا اجبار است، مضطر است. مثل ارتعاش ید گفتند دیگر، ارتعاش دست خودش نیست. آن وقت می‌گویند که آن جایی که معدم رضا است بالمره، آن جا مطلقاً آن عقد باطل است و قابل تصحیح هم نیست. به رضای بعد، به تنفیذ بعد هم قابل تصحیح نیست. دستش را گرفتند و آوردند روی کاغذ و یک جوری چرخاندند شبیه امضای خودش تحقق پیدا کرده. بعداً هم بیاید بگوید من این عقد را تنفیذ کردم فایده‌ای ندارم چون در حقیقت عقدی از او سر نزده.

س: از او هم سر نزده؟ آن فضولی می‌شود دیگر.

ج: از آن نه، از این آقا.

س: درست ولی ما می‌گوییم...

ج: نه، آن هم ممکن است انشاء نکرده باشد همین طوری امضا کرده. او ممکن است انشاء نکرده باشد. ولی اولی که اعدام رضا نکرده، افساد الرضا کرده، آن قابل این هست که با رضایت بعدی درست بشود.

می‌گوید: «الاکراه الذی یفسد الرضا و الاکراه الذی یعدمه، الاکراه ضغط تتأثر به ارادة الشخص» یک فشاری است، یک تهدیدی است که «تتأثر به ارادة الشخص»

س: ببخشید این عن نظریة التقليدية یعنی چی؟

ج: یعنی مال دیگران است. مال فرانسه است، مال آلمان است، مال فلان است، این‌ها می‌شود نظر تقلیدی. حالا ما خودمان که در مصر چی باید بگوییم، حالا در مقابل این بعد می‌گوید.

خب «اکراه ضغط تتأثر به ارادة الشخص فیندفع الی التعاقد» برانگیخته می‌شود به این که تعاقد و عقدی را ببندد «و یمیزون عادة بین وسائل الاکراه و ما تحدته هذه الوسائل فی نفس المتعاقد من الرهبة» آقایان حقوقدانان‌ها و قانون‌گذارها بین وسائل اکراه و آن چه که وسائل اکراه ایجاد می‌کند در نفس متعاقد از خوف و وحشت و دهشت، این‌ها تفرقه می‌گذارند. «فوسائل الاکراه هی ناهیه المادیة و الرهبة التي تحدث هی ناهیه النفسیة» خب مثلاً شمشیر بالا می‌کند بالای سرش نگه می‌دارد و تفنگ به روی او نگه می‌دارد، این‌ها می‌شود چی؟ به این‌ها که وسائل اکراه هستند، این‌ها امور مادی هستند. این امور مادی که حالا انجام می‌دهد یک خشیت و رهبت و

ترس و دهشتی هم در نفس او ایجاد می‌شود که «هی ناهیه النفسه و الذی یفسد الرضا لیست هی الوسائل المادیة الی تستعمل فی الإکراه» آن چیزی که رضا را فاسد می‌کند، آن شمشیر نیست، آن تفنگ نیست که یک امر فیزیکی و خارجی است و تناسبی با اراده ندارد، آن اراده یک امر نفسی است این توی خارج است. آن چیزی که رضا را باطل می‌کند و فاسد می‌کند آن چیست؟ آن امر نفسی است که در اثر این برای نفس شخص پیدا می‌شود. «و الذی یفسد الرضا لیست هی الوسائل المادیة الی تستعمل فی الإکراه» آن نیست، «بل هی الرهبة الی تقع فی نفس المتعاهد» آن خوف، آن ترسی که در نفس متعاهد پیدا می‌شود آن باعث می‌شود که آن رضایی که در نفس جا آن هست و می‌خواهد پیدا بشود، بگویم رضای فاسد است. «کما أن الذی یفسد الرضا فی التدلیس لیست هی طرق الاحتیالیة بل ما تحدته هذه الطرق فی نفس المتعاهد من التذلیل و الوهم» می‌گوید همین طور که در باب تدلیس این که مثلاً می‌آید فرض کنید میوه‌های خوب را رو می‌چیند یا آب می‌زند که با طراوت نشان داده بشود، خود این چینش میوه‌های خوب در رو، یا این که آب به آن می‌زند، کذا می‌زند که با طراوت و تازه نشان داده بشود، خود این کار خارجی، این موجب تدلیس نیست، چی موجب تدلیس می‌شود؟ آن توهمی است و گمراهی است که در نفس او برای او پیدا می‌شود، یعنی تصدیق به این که این تازه است.

س: موجب تدلیس که همین‌ها هستند. آن نفس تدلیس است.

ج: این کأن با واسطه. این یک امر نفسی را ایجاد می‌کند، آن امر نفسی، آن تدلیس را ایجاد می‌کند و یا در مانحن فیه آن تفنگی که می‌گیرد و آن وسائل اکراهی که به کار می‌برد، آن ایجاد دهشت در نفس می‌کند، این دهشتی که در نفس ایجاد می‌شود و خوفی که در نفس ایجاد می‌شود افساد الرضا را ایجاد می‌کند.

خب «و الإکراه و إن کان یفسد الرضا إلا أنه لا یعدمه فالمکره ارادته موجودة و لو انتزعت منه هذه الارادة رهبةً لانه فی الواقع من الأمر خیر بین أن یرید أو أن یقع به المکره الذی یخشاہ فإختار اهون الضررین و اراده الا أن الارادة الی صدرت منه هی ارادة فاسدة لأنه لم تکن حره مختاره».

می‌گویند در این جا اکراه رضا را فاسد می‌کند اما آن رضا را معدوم نمی‌کند. چرا؟ برای این که مکره اراده‌اش در نفسش موجود است، وقتی اراده‌اش در نفس موجود بود نمی‌شود رضا... اراده بعد از رضا است، از مبادی آن است، پس حتماً رضا را دارد. اگرچه آن چیزی که انتزعت یعنی اخراج، آن چیزی که این اراده را در نفس پدید آورده، آن رهبت بوده، آن ترس بوده اما در عین حالاً بالاخره وجود دارد، معدومش نکرده، بلکه کاری که کرده، آن را افساد کرده برای این که همان طور که توضیح دادم و قبلاً هم در کلام آقای حکیم همین جور بود که از باب اقل الضررین می‌آید این کار را می‌کند، ایشان هم همین جور توضیح می‌دهد. این جا هم همین است، محاسبه می‌کند بخواهم این کار را انجام بدهم که دوست ندارم، خب این کار را دوست ندارم، می‌گوید خانه‌ات را بفروش، نمی‌خواهم بفروشم، دوست ندارم بفروشم. ولی آن را انجام ندهم این می‌گوید مثلاً آتش می‌زنم مثلاً

کذا، یا بجهام را کذا می‌کند، یا فلان. این را هم دوست ندارم. از باب اقل الضررین که می‌بینم آتش زدن یا فلان خیلی سنگین است برای من این را انتخاب می‌کنم که بفروشم، پس بنابراین باز الان نسبت به این فروش رضا پیدا می‌کنم و اراده پیدا می‌کنم اما این اراده چون دیگر من در این جا آزاد نیستم این می‌گویم اراده فاسده یا می‌گویم رضای فاسد.

«و إنما يعدم الاکراه الرضا» کی؟ «إذا انتزع الرضا عنوةً لا رهبةً» نه فقط از ترس باشد، از باب عنف باشد که مجبورش کرده، «كما إذا امسک المکره بید المکره» دستش را گرفته «و أجرى القدم و أجرى القلم فی یدیه بالتوقيع علی التزام» توقيع یعنی امضا کردن یک التزام و یک تعهد. «ففی هذه الحالة يكون العقد باطلاً بطلاناً مطلقاً» که هیچ شائبه‌ای از صحت نیست، حتی صحت تأهلیه هم ندارد. «لإنعدام الرضا كما فی الغلط الواقع علی رکن من ارکان العقد» مثل غلطی که در رکنی از ارکان عقد باشد چطور بالمره باطل است، این جا هم همین جور است. «و كما فی التدريس اذا اوجد فی نفس المتعاقد غلطاً بعدم الرضا».

خب بعد این رقم چهارصد بود که این مطلب را دارد، حالا در چهارصد و یک وارد شروط اکراه می‌شود. در این جا یک بحث هست که آیا ما همیشه در باب مکره قسم اول؛ آن جایی که می‌گویم مفسد رضا است، این آقایان می‌گویند، نه آن جایی که معدوم است، آن جایی که معدوم است در حقیقت نام آن را اکراه گذاشتن هم محل کلام است که اصلاً اسم آن را بشود اکراه گذاشت.

در آن قسم اول که می‌گویند رضا هست ولی فاسد است. یک بحث این است که واقعاً این درست است که ما بگویم رضا هست؟ همان طور که سابقاً بحث کردیم در اوائل بحث اکراه، بین محققین اختلاف است. بزرگانی مثل محقق اصفهانی آن‌ها قائل هستند به این که بله رضا هست. برای خاطر این که فرض این است که مکره اراده دارد و توی محاسبه می‌آید این کار را می‌کند. اراده دارد و اراده یا همان شوق مؤکد است، رضای مؤکد است که وقتی اراده شد و حد تأکد رسید که دیگر تأکدش آن جایی است که عضلات را تحریک می‌کند، مبعوث می‌کند به انجام کار، یا تصمیم درونی، فعل جوانحی یا جوارحی است. می‌گویند حقیقت اراده همان شوق است که به سر حد تأکد رسیده، همان رضا است که در حد تأکد است. یا لااقل اگر آن است، رضا از مبادی آن است، همان طور که تصور و تصدیق و این‌ها از مبادی آن است، اراده و اشتیاق هم از مبادی آن است.

س: چون سنخ‌شان با هم فرق دارد دیگه، درسته؟

ج: بله؟

س: توی قول دوم چون اراده از جنس فعل است آن از جنس انفعال است.

ج: مثلاً. این یک نظر است که بالاخره توی این نظر می‌گوید ما هر جا اراده داریم، رضا داریم. چرا؟ چون یا اراده لیس الا رضا المؤکد و شوق المؤکد. اصلاً ماهیتش همین است، حقیقتش همین است. یا چون این حتماً از مبادی آن است. ولو این که اراده را غیر شوق مؤکد و رضای مؤکد بگیریم، از مبادی آن است. این یک نظر بود. نظر دوم، نظر عده‌ای بود که منهم مرحوم امام قدس سره است، که ایشان می‌گویند اصلاً این نظریه باطل است که اراده، شوق مؤکد است. برای این که هم وجدان مخالف آن است، آن چیزی که ما در وجدان ملاحظه می‌کنیم مقام رضا غیر از اراده است. و هم مقوله دو تا مقوله است. بله غالباً رضا مبدأ اراده است اما دائماً این جور نیست، دائماً این جور نیست که مبدأ اراده رضا باشد، ممکن است یک جایی اراده باشد و رضا مبدأ آن نباشد. کجاست؟ ایشان می‌فرمایند که آن چیزی که نفس را بر اراده برمی‌انگیزد، تارۀ این است که یک چیزی را دوست دارد، به آن شوق دارد. تارۀ نه یک چیزی را خیلی مبعوض دارد، اصلاً از آن تنفر دارد، هیچ رضایتی به تحقق آن ندارد. اما یک درک عقلی یا یک محاسبه عقلی موجب می‌شود که انجامش را اراده کند، بدون این که به آن شیء راضی باشد. مثل همین جایی که این معامله مثلاً می‌گوید خانه‌ات را بفروش، یک سرپناهی است که اگر آن را بفروشد هیچ راهی برای سرپناه ندارد. هیچ راضی به فروش این خانه نیست، ولی گفته اگر این جا را نفروشی تو را می‌کشم، به محاسبه عقلی می‌آید می‌گوید که همین که خیلی متنفر هستی از آن، این را انجام بده. س: که بحث شوق عقلی مطرح می‌شود.

ج: حالا.

پس بنابراین این جا اصلاً شوق نیست، رضایت نیست. و ما یقال که این جا هم شوق عقلی است. ما شوق نفسی داریم و شوق علی داریم. ایشان می‌گویند این جوری نیست، عقل شائق نیست، شأن عقل درک است. این صفات شوق و فلان و این‌ها مال نفس است نه مال عقل. عقل شأنه الإدراک. پس تارۀ ادراک یک امر بلا رضا، بلا شوق، موجب اراده می‌شود. تارۀ رضا و شوق و این‌ها موجب می‌وشد که البته می‌فرمایند عادتاً، معمولاً همان رضا مبدأ است.

س: آن رضای معاملی پس مسامحه است تعبیر می‌کنند.

ج: رضای معاملی که می‌گوییم، از یک امر عدم تعبیر می‌کنیم یا عدم اکراه.

س: و الا رضای معاملی مسامحه است، رضا نیست.

ج: بله، آن جا رضایی ندارد به فروش این.

خب پس بنابراین... که ما در گذشته فرمایش امام را تقویت می‌کردیم که ظاهراً همین جور باشد به حسب آن چه که تحلیل وجدانی...

س: انصافاً شما بعد از این که این محاسبه را می‌کنید، بعد حالا می‌خواهید اراده کنید هیچ شوقی به این کار لا بما هو هو، حتی بما هو اخف محذورین هم ندارید؟ این جوری است؟...

ج: درک می‌کنم فقط راه تخلص من این است.

س: همین. فقط صرفاً درک کنیم این اقل المحذورین است. و دفع افسد...

ج: و عقل هم می‌گوید ... چه لزومی دارد شما بگویید که شوق داشته باشد.

س: یعنی طرف دارد جاننش را دارد نجات می‌دهد می‌پرد روی خاک ولی از آتش می‌پرد، این خاک... این کار را دوست دارد از باب این که آتش نمی‌گیرد، و الا این را هم دوست ندارد، شوق هم ندارد.

ج: نه، ببینید حرف این است؛ ممکن است برای یک کسی شوق پیدا بشود، وقتی همین محاسبه را هم بکند ولی الزامی نیست که شوق پیدا بشود. یعنی ملازمه‌ای ندارد فقط درک عقلی او باشد.

س: من برای فعل انگیزه می‌خواهم.

ج: انگیزه هم محاسبه عقل است دیگه.

س: همین، محاسبه عقل انگیزه نمی‌آورد.... ببخشید محاسبه عقل همیشه انگیزه می‌آورد. تا انگیزه نباشد برانگیختگی به وجود نمی‌آید.

ج: انگیزه بله، انگیزه غیر شوق است. داعی ایجاد می‌کند درسته، داعی ایجاد می‌شود.

س: این داعی یعنی؟؟؟

ج: نه نه نه.

س: یعنی شوق و رضا نیست.

س: چرا شوق و رضا نیست؟

ج: داعی یعنی آن که برمی‌انگیزد من را که این اراده را بکنم.

س: همان محاسبه عقلی.

ج: همین درک من باعث می‌شود من این اراده را بکنم. لازم نیست که این جا من... الا و لابد بگویید که باید شوق پیدا بکنیم.

س: البته عبارت مرحوم اصفهانی را هم شما توجیه می‌کردید، اگر خاطرتان باشد می‌فرمودید آن نقدی که امام به عبارت مرحوم اصفهانی دارد....

ج: بله اگر معنایش آن باشد، بله آن قابل چیز بود.

پس بنابراین ما هیچ برهانی نداریم، و وجدان هم نمی‌گوید که باید بین درک عقلی و اراده‌ات حتماً شوق بیاید، حتماً رضا بیاید. بله، منکر این نیستیم که ممکن است در نفوسی بالاخره شوق و اراده هم یک مناشئی دارد،

گاهی همان برای بعضی‌ها منشأ رضایت می‌شود. ولی برای بعضی‌ها نه نمی‌شود. کما این که توی جهات دیگر هم همین جور است. مثلاً امر خدای متعال، بعضی‌ها کیف می‌کنند از این که امر خدا را انجام بدهند، چون تا گفتی «ذهب العناء...» در صوم هست، در باب صوم هست که بعضی با آن عناء شدیدی که مخصوصاً صوم در صحرای عربستان تابستان، با آن تشنگی با آن روز طولانی، با آن حالت آن جا دارد که «ذهب العناء» آن عناء و مشقت و حرج این روزه را این که امتثال امر توسست برای من از بین برده. حالا این جا توی پراتنز یادی بکنیم از جدی اعلای ما یعنی پدر پدر والده‌مان. می‌گویند ایشان خیلی آدم قوی‌ای بوده از نظر جسمی، داراب بودند. می‌گفتند از ده فلان دو تا پیت چقدری روغن مثلاً از آن جا بلند می‌کرده این جوری تا شهر داراب که جلوی آن هم تپه بوده، اصلاً زمین نمی‌گذاشته همین جور می‌آورده. این از یک طرف. از یک طرف هم خیلی قلیانی بوده، آن وقت‌ها که ما بچه بودیم می‌رفتیم با پدرمان جهرم، غیر از این قلیان اصلاً... مثلاً یک مجلس‌های روزه که بود صد تا قلیان هر کسی وارد مجلس می‌شد علاوه بر این که چایی برای او می‌آوردند یک قلیان هم می‌آوردند. اصلاً این بود دیگه. آن هم قلیان حکان آن جا. البته من در دوران عمرم با دود اصلاً چیز نداشتم، توی یک اتاق بودم که دیگران می‌کشیدند من یکهو چشم‌هایم سیاهی می‌رفت و هیچی. مزه دود را نفهیدم چیه.

س: حالا در آینده ان شاءالله.

ج: نه دیگه، در آینده اگر توی بهشت باشد.

خب ماه رمضان خیلی سخت است برای کسی که عادت به دود دارد. یکی از علمای جهرم او خیلی قلیانی بود، بین الصلاتین هم باید قلیان می‌کشید، نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء مریدهای او برای او قلیان چاق می‌کردند. ایشان می‌خواست برود حج یک گونی ذغال که توی فرودگاه نگذاشته بودند، گفته بود پس حج بر من واجب نیست، من مستطیع نیستم، اگر این نباشد من نمی‌توانم زندگی کنم. خب روزه می‌گرفتند. خب این روزه آن وقت می‌گویند دم غروب که می‌شده خیلی هم آدم خوش ذوقی بوده، حوض پر آب می‌شده و مثلاً سر برود و فلان، این طرف باغچه، آن طرف باغچه، روی تخت می‌نشسته و قلیان را هم چاق می‌کرده، فقط آتش روی تنباکو نمی‌گذاشته، آن وقت می‌نشسته و با خدا مناجات می‌کرده. این مناجاتش خیلی لطیف بوده که عرض می‌کرده خدایا تو می‌دانی احدی نمی‌تواند جلوی قلیان کشیدن من را بگیرد، با آن شوقی که من دارم و با آن قوت بازویی که احدی نمی‌تواند جلوی من را بگیرد، من فقط به خاطر تو هست که نکشیدم و صبر کردم. این همان است که «ذهب العناء» این با کیف می‌گوید که بله هیچ کسی نمی‌تواند من را... فقط این که تو خواستی از من.

س: ... یک حاشیه‌ای هم هست این جا، شکم گشنه با دود خیلی سازگاری ندارد.

ج: چرا، اتفاقاً آن‌ها اول چیزشان را با همین دود... افطاری‌شان را با همان دود می‌شکاندند. شما مال این است که دودی نیستی.

س: حاج آقا حلیت شرب توتون از اعلم اصولیون است دیگه.

ج: خدا رحمت کند آقای خوانساری هم می‌کشید، منتها می‌گذاشت این جا از این جا یک چیزی می‌کرد. بعضی از متفکرین... آقای نائینی را هم می‌گویند بالاتر از توتون را چیز داشته. وقتی فکر می‌کرده در باره مطالب اصولی و این‌ها مثلاً این جور آتش و منقل و فکر می‌کرده. خب آن اعصار هیچ چیز نداشتی، اصلاً آقای آشیخ جواد رحمه الله که قم مشرف شده بودند آن اوائل، تا خیلی وقت ایشان 9 درس ایشان بود، از ده توی خانه‌شان می‌نشستند و طلاب هم می‌نشستند. هم چایی بود، هم سیگار، همین جور چیده شده بود، هم خود ایشان می‌کشید و می‌گفت بفرمایید بکشید. به تلامذه می‌گفت بکشید. اصلاً بد نبود. دیگه کم‌کم این چیزها شد.

خلاصه پس این که این حضرات می‌گویند ما در باب اکراه حتماً رضا داریم و این رضا در اثر اکراه... رضای فاسد است، معیوب است، در بعضی کلمات‌شان معیوب است، در بعضی کلمات‌شان فاسد است. این مطلب محل اشکال است که ما این جوری نیست که در اکراه همیشه رضا داشته باشیم. بله اراده حتماً داریم. و ملازمه‌ای بین اراده و وجود رضا نیست. این یک مسأله.

حالا مسأله دوم این است که آیا واقعاً این رضا در مواردی که وجود دارد، این رضای فاسد است؟ مواردش را حالا باید حساب کرد که رضا فاسد است؟ یک کسی مثلاً اکراه هست... یعنی یک کسی گفته اگر نفروشی پدرت را درمی‌آورم، و این هم می‌داند که اگر نفروش واقعاً پدرش را در می‌آورد و از نفروختن خوف دارد که اگر نفروشد. اما در عین حال این فروش هم برای او مرضی اوست، چرا؟ تارَةً به خاطر این که محذور داشته از فروختن، مثال می‌زدیم مثلاً بچه‌های او، اهل بیت او راضی نیستند، اگر بخواهد بفروشد اذیتش می‌کنند، هی غرغر می‌کنند و فلان و این‌ها، ولی الان می‌گوید خب این یک بهانه خوبی شد، دهان این‌ها بسته می‌شود، می‌گویند خب پدرمان را در می‌آورد. همین که مطلوب خودش است، مرضی خودش است، خیلی هم دارد و راضی به آن هست ولی یک مانعی داشت این اکراه باعث می‌شود که آن مانع برطرف بشود ولو واقعاً این اکراه هم هست و این ترس هم هست که اگر نفروشم واقعاً پدرم را درمی‌آورد. این جا اکراه هست اما رضا هم هست، فاسد هم نیست، این رضا هیچ فسادى ندارد.

و یا این که همین اکراه او یعنی قبل از این این جور نبوده که مایل بوده بفروشد و می‌خواسته و مانع داشته ولی الان به یک قیمتی دارد می‌گوید که این قیمت خودش رضایت‌آفرین است، ده برابر، بیست برابر، صد برابر آن چه که قیمت این هست توی بازار و می‌خرند این الان می‌گوید که این جور. ما وقتی که کوچه حرم‌نما می‌نشستیم، کوچه حرم‌نما که می‌خورد به مدرسه حقانی و این‌ها، ما سر این کوچه می‌نشستیم، آیت‌الله زنجانی آخر کوچه

همین روبروی مدرسه حقانی آن موقع‌ها می‌نشستند. خب دیدید که توی آن کوچه ابوحنسین که قبرستان نو هست و بعدش قبرستان ابوحنسین هست و همه خانه‌های این طرفش هم همه شده قبرستان، خب این‌های خانه‌های مردم بود، می‌گفتند یک آقای طلبه‌ای این جا خانه‌اش بوده، یک میتی را از تهران همین پولدارهای تهران می‌آوردند این جا و می‌آیند در خانه این آقا، خود آقا هم خانه نبوده، زن و بچه‌اش، خانمش بوده. خب آن‌ها خانه را... می‌گویند نه ما این جا می‌نشینیم، چندین برابر قیمت که آن جا می‌ارزیده گفتند الان میت آوردند می‌خواهند دفنش کنند. خب این خانم هم قبول کرده بود. خب ده برابر قیمتی که این خانه دارد. یک وضعیتی برای او پیدا شده می‌گویند که آره. حالا می‌گویند اگر نفروشی پدرت را درمی‌آورم. خب می‌بیند اگر این را نفروشد پدرش را درمی‌آورد، ولی از آن طرف هم این معامله خیلی خیلی شیرین است. پس اکراه این جا وجود دارد اما در کنارش رضایت هم فاسد نیست. و این اکراه افساد رضایت نکرده، بلکه این رضایت این جا ممکن است خیلی بهتر از رضایت‌هایی باشد که در موارد غیر اکراه بوده.

س: ولی تحت اکراه، آن باطل است.

ج: اما حالا حرف سر همین است.

که این جور جاها ما باید بگوییم معامله باطل است؟ یا باید بگوییم صحیح است؟ این جا آن بحث‌هایش گذشت. آقای اصفهانی فرموده اگر شما بخواهید این جا به «تجاره عن تراض» استدلال بکنید خب نه این جا رضایت که هست. نمی‌توانید به این استدلال بکنید. اگر بگوییم که معامله این چنینی باطل است از باب این که «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» و این باطل عرفی است. می‌گویند معامله‌ای که با زور باشد، بالای سرت شمشیر باشد، عرف می‌گوید این درست نیست ولو تو راضی هم باشی. چنین حرفی را عرف می‌زند؟ یا این که بگوییم ادله اکراه، «رفع ما استکرها علیه» اکراه که هست صادق است، «اوعد علیه» ولو من راضی هستم. س: امتناش را هم که درست کرده.

ج: امام رحمه الله علیه کأنّ مایل به این باشند که این جا بله اکراه صادق است و ما به حدیث اکراه باید بگوییم مثلاً این باطل است.

قد یقال مثل شیخنا الاستاد آقای حائری قدس سره که این خلاف امتنان است این جا، اگر این خلاف امتنان را آن جوری که جواب می‌دادیم بگوییم که «رفع عن امتی» است و از امت این نیست که تک تک، مورد به مورد ملاحظه بشود، این است که جایی که شمشیر بالای سرتان است ما برداشتیم که مجموعاً به نفع امت است. س: حتی به نفع تک تک افراد هم هست در مجموع.

ج: ممکن است جاهایی هم تک تک افراد هم.... بگوییم آن وقت می‌توانیم بگوییم این معامله باطل است ولو این که این راضی است.

البته می‌تواند اگر اکراه آن برطرف شد که خب می‌تواند راضی... یعنی اجازه بکند معامله را. علی‌ای حال حالا جزم به این هم که حالا بتوانیم بگوییم باطل است یک مقداری محل تأمل است فلذا حالا آن چیزی که این جا عرض می‌کنیم این است که لایخلو من اشکال که ما بخواهیم بگوییم این معامله باطل است. بنابراین باید مراعات احتیاطش را بکند در این جا که مثلاً مصالحه بکند، یا رضایت درونی بدهد که او در آن معامله تصرف بکند مثلاً. این هم تقاصاً مثلاً. حالا بالاخره مراعات جهات احتیاط را بکند مثلاً.

س: اصل؟؟ چیزی نداریم؟

ج: نه دیگه، چون احل الله البیع که داریم.

س: خب احل الله البیع که داریم صحیح است دیگه.

ج: احتمال این که «رفع ما استکرها علیه» بگیرد، از این جهت.

س: «رفع ما استکرها علیه» بگیرد. شک می‌کنیم در شمول آن که..

ج: شک که یعنی... یعنی دلگرم نیستیم به این که نمی‌گیرد.

س: دلگرم نیستید به این که می‌گیرد و باطل است.

ج: بله این جاهایی که احتیاط را واجب می‌کنند یا می‌گویند اشکال است همین است دیگه. یعنی می‌ترسد درست...

س: مقتضای فن اجتهاد چیه...

ج: نه نه، می‌ترسد درست دریافت نکرده باشد واقعه را که چه جوری است. و فحصش کامل نباشد.

س:؟؟ مقتضای قاعده که باطل است.

س: نه، خب همین. این را می‌خواهد بگوید یعنی می‌خواهد بگوید ما جزم به رفع امتنان ولو به حسب امتنان علی؟؟ داریم.

ج: یعنی شاید حرف آن‌هایی که می‌گویند مورد به مورد باید محاسبه کرد درست باشد.

س: نه، شاید نشد حاج آقا. الان شما یا جزم به رفع امتنانی به قرینه‌ای که بر امت گفته دارید یا ندارید؟ اگر ندارید در شمول رفع برای این حالت شک دارید. اگر شک دارید پس خارج نمی‌کند از تحت ادله احل الله البیع.

س: حاج آقا آقای شبیری می‌فرمود، پدر ما می‌فرمود این؟؟ ناشی از قصور در قوه است. می‌گفت احتیاط واجب که از باب احتیاط نیست در ابراز از باب این است که طرف واقعاً به نتیجه نرسیده.

ج: یعنی احتمال می‌دهد درست محاسبه نشده، نه آن شکی باشد که دیگه مستقر است.

س: نه، شما درست محاسبه کردید نمی‌دانید مد نظر روایت «رفع عن امتی»؟؟

ج: یکی این است، یکی این که می‌گوید هنوز احتیاج به تأمل دارد. یعنی حالا الان بدهتاً این جور به ذهن می‌آید حالا یک خرده باید بیشتر تأمل بکنیم.

س: آن قوه هم تامة هست ولی هنوز محاسبه نکردیم.

ج: محاسبه یا این که احتمال می‌دهیم تأمل بیشتر لازم داشته باشد. این یکی. یکی هم همان داستانی که بارها عرض کردم. که آقا حاج شیخ عبدالکریم قدس سره مرحوم کاظمینی که فوائد الاصول آقای نائینی را نوشته ایشان یک سفری می‌آید ایران که مشرف بشود زیارت حضرت رضا علیه السلام خب از قم عبور می‌کند می‌آید قم، می‌آید درس آقای حاج شیخ. آقای حاج شیخ یک مسأله‌ای را مطرح کرده بودند و به حسب ادله به این نتیجه رسیدند که دلیل ندارد خب دیگه باید برائت جاری کرد و این اشکال ندارد. ولی آقای حاج شیخ فتوای به جواز نمی‌دهند. آن آقای کاظمینی که می‌گویند خیلی جهوری الصوت هم بوده ایشان. از آن بیخ صدا می‌زند، اشکال می‌کند که آقا «إذا ساعدنا الدلیل ما استوحشنا من الانفراد» آقای حاج شیخ گفته اگر کسی نگفته ما حالا... آقای حاج شیخ می‌فرمایند که اگر یک ملا مرده‌ای هم اقلأ گفته بود، ولی هیچ کسی نگفته. حالا این هم معمولاً فقهای بزرگ این امتنان را مورد به مورد حساب می‌کنند، معمول فقهاء این جوری حساب می‌کنند. حالا اگر کسی بیاید بگوید نه چون گفتند عن امتی یعنی روی امت دیگه، حالا مورد به مورد ممکن این جوری هم بعضی جاها نباشد.

س: آقا مورد به موردش هم البته درست کردند ما توی این مبنا شک داریم، و الا شما مورد به موردش را هم درست فرمودید. فرمودید که....

س: طرف می‌خواهد بفروشد... مصلحت شخصیه‌اش...

س: نه، موردش را حاج آقا درست کردند به این معنا که به هر حال این هم یک فرد از افراد جامعه...

ج: در کل.

س: بله.

س: در کل پس شد امت دیگه.

س: نه.

ج: نه.

س: پس این که ما مصلحت فرهنگ‌سازی و این حرف‌هایی که قبلاً می‌زدیم که فرهنگ‌سازی می‌شود، اگر جایی بیخ خر شما را گفتند... این‌ها درست کرد، این‌ها را هیچ کسی در مصلحت شخصی‌اش... الان من می‌خواهم بفروشم ده برابر پول بگیرم، هیچ کسی نمی‌گوید این یزاحم مع آن مصلحت.

س: چرا.

س: هیچ کسی این را نمی‌گوید. این که مصلحت فرهنگ سازی می‌شود و... این‌ها دیگه بله، امت را یک مفهوم..
ج: نه، این قانون که بیایند بگویند که معاملاتی که شمشیر بالای سر باشد شارع بگوید من قبول ندارم ولو تو راضی باشی، چون این مجموعاً به نفع شماست.

س: از رفع عن امتی این را می‌فهمیم.

ج: این مجموعاً به نفع شماست.

س:؟؟/

ج: وقتی این بود، خب این اشکالی ندارد. اما معمولاً این جور آقایان حساب نمی‌کنند.

س: عرف این جوری نمی‌فهمد، «رفع عن امتی» فلان، امتناناً یعنی همین، یعنی شخصاً می‌خواهم بفروشم سود برود توی جیب‌ام،

ج: خب پس بنابراین حق به من بدهید که وقتی بزرگی مثل حضرت‌عالی آن جوری می‌فهمید ما شک بکنیم بگوییم حتماً این جا اشکال دارد.

س: نه امام... آقا شما دارید می‌گویید بزرگان...

ج: همین بزرگان را می‌گوییم.

س: من که کوچک هستم.

ج: خب همین، از ترس شماها داریم می‌گوییم دیگه.

و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.